

آغاز حمله به تهران

پس از آنکه شاه مخلوع بدستگیری شعاع السلطنه و ارشادالدوله و جمعی درباریان و مستبدین و معلمین روسی خود جماعتی را از تراکمه و ایلات و عشایر مازندران و استراباد در قمش تپه گرد خود جمع کرد و آنها را مسلح نمود و اطمینان پیدا کرد که در هرگامی که به طرف پایتخت پیش برود عده‌ای مسلح به او ملحق خواهد شد و از شکست امیرمفخم در همدان از قشون سالارالدوله اطلاع پیدا کرد و اردویی را که تنظیم کرده بود به دودسته تقسیم کرد؛ یک دسته را به ریاست شعاع السلطنه به طرف مازندران روانه کرد و یک عده دیگر را به ریاست ارشادالدوله از راه شاهرود به طرف تهران اعزام داشت و خود او هم پس از چند روز به اردوی شعاع السلطنه ملحق شد.

کسانی که مجلدات به طبع رسیده این تاریخ را مطالعه کرده‌اند ارشادالدوله را به خوبی می‌شناسند و دل مهمی را که او برای از پادراوردن مشروطیت بازی کرد بخوبی آگاهند و می‌دانند که این مرد سرسخت که از نعمت شجاعت و هوس و پشتکار بهره‌مند بود چگونه خود را در اول نهضت مشروطیت آزادیخواه قلم داد و در میان رهبران ملت جای گرفت و اعتماد زعمای مشروطه خواهان را به خود جلب نمود و در باطن وزیر پرده وسایل تضعیف قوای ملی و از میان بردن مشروطه را فراهم کرد و پس از توپ بستن مجلس به آذربایجان رفت و با قشون سارخان درآویخت و خود نمایها نمود و جماعتی را به خاک و خون کشید و پس از خلع محمدعلیشاه با تفاق او به اروپا رفت و برای فراهم کردن وسایل مراجعت شاه مخلوع به ایران به پطرسبورغ مسافرت کرد و با زمامداران دولت روسیه ملاقات نمود.

و سپس برطبق دستور وزارت خارجه روس در قفقاز گراند دوک نیکلا نایب السلطنه قفقاز را ملاقات نمود و تحت تعلیمات او نقشه هجوم به ایران و اشغال پایتخت را تهیه

نمود و برای منظوری که در پیش بود چند سفر متکراً به ایران کرد و با رؤسای تراکمه ملاقات و عهد و پیمان بست و پس از آن که کار را از هر جهت آماده یافت باتفاق شاه مخلوع وارد قمش تپه شد و در اندک زمانی نیروی عظیمی برای حمله به تهران فراهم نمود و راه پایتخت را پیش گرفت.

باید متصفانه تصدیق کرد که در میان صاحبمنصبان و طرفداران محمدعلیشاه ارشدالدوله از همه باهوش‌تر و با- وفاتر بود و هرگاه یک قشون با نظم و انضباط در اختیار داشت به آرزویی که داشت نائل می‌شد و یار دیگر آن شاه غافل و نالایق را بر تخت می‌نشاند ولی جماعتی که گرد او جمع شده بودند و اردوی او را تشکیل داده بودند سردمانی غارتگر و خودسر بودند و بواسطه نداشتن ایمان و فاقد بودن نظم و انضباط قدرت جنگی و نیروی مقاومت آنها بسیار ضعیف بود.

پیش از آن که اردوی ارشدالدوله رهسپار شاهرود بشود یکی از مستبدین آن سامان از طرف شعاع السلطنه به حکومت آن شهرستان برگزیده شد و به رئیس مالیه دستور رسید که تمام وجوه مالیاتی را تحویل حاکم مذکور بدهد. ولی رئیس دارایی که سرد مشروطه خواهی بود از انجام او امر شعاع السلطنه سرباز زد و وقایع را به تهران گزارش داد و پس از چند روز بناچار خود و اهل و عیالش متواری شدند.

روز اول شعبان اردوی ارشدالدوله وارد شاهرود شد و بلا- درنگ بنای قتل و غارت را گذارد و تمام ادارات دولتی و خانه‌های متمولین بیغما رفت. میرزا حسن مسعود که یکی از مشروطه‌خواهان شاهرود بود در گزارشی که داده می‌نویسد قتل و غارتی که ترکمنهای طرفدار شاه مخلوع در شاهرود کردند دوره مغول را بخاطر می‌آورد و بیرحمی‌ها و وحشی‌گریهایی که نمودند از قدرت تقریر خارج است.

مسعودالملک هزار جریبی که چند دوره و کیل مجلس بود می‌نویسد در همان زمان من در ملک شخصی خود واقع در یک فرسخی شاهرود بودم پس از ورود اردوی ارشدالدوله به شهر جماعتی که متجاوز از سیصد نفر زن و مرد و بچه بودند از ظلم غارتگران به محلی که من بودم پناهنده شدند حالت این بدبختها بدرجه‌ای رقت‌آور بود که بی اختیار گریه کردم. اکثر این افراد را سرتاپا برهنه کرده بودند و گوشه‌های دخترها در موقع ربودن گوشواره پاره شده و خونین بود، پیرمرد محترمی را طناب پیچ کرده بودند و برای آن که گنجی را که مخفی کرده بود بروز بدهد یکی از چشمهایش را بیرون آورده بودند، آنچه را که غارتگران بدست آوردند براسب و قاطرهای غارتی

بار کرده به طرف اُبه‌ها فرستادند و بیش از صدها زن و دختر را به اسارت بردند. کوشش ارشدالدوله برای جلوگیری غارتگران بی‌نتیجه بود و آنچه خواست این جماعت خودسر را منظم کند موفق نشد. دسته‌های دیگر هم که از اطراف خوانده شده بودند و برای یاری شاه مخلوع وارد شاهرود می‌شدند در ظلم و بیدادگری نسبت به اهالی دست کمی از ترکمنها نداشتند.

پس از آن که ارشدالدوله اردوی خود را تاحدی منظم کرد و در حدود چهار هزار نفر مرد مسلح فراهم نمود راه داسغان و سمنان را پیش گرفت و به طرف تهران روانه شد مردم سمنان و داسغان و دهات سر راه هم به همان مصیبتی که مردم شاهرود متبلا شدند گرفتارگشتند و در اندک زمانی از هستی ساقط شدند و اکثر سر به بیابان گذاردند.

این غارتگری مردمان دزد و شرور را تشویق به شرکت در اردوی ارشدالدوله نمود و از گوشه و کنار، دسته‌های صد نفری و پنجاه نفری تفنگ بدوش و علم در دست به اردوی کیوان شکوه ملحق شدند چنان که وقتی اردو به ایوانکی رسید متجاوز از شش هزار نفر بود و همگی آرزوی دیدن تهران و غارت و چپاول بازارها و خانه ثروتمندان را که از آن داستانها برای یکدیگر نقل می‌کردند در دل می‌پروراندند.

ورود محمدعلیشاه پس از آن که محمدعلیشاه مدتی در قمش تپه به جمع‌آوری
و شعاع السلطنه به قشون پرداخت و موفق شد هزارها نفر از افراد قبایل ترکمن
مازندران و خوانین اطراف را که هر یک عده‌ای سوار و تفنگچی در

اختیار خود داشتند گرد خود جمع کند و اعیان و معاریف مازندران را با خود همدست نماید اردوی خود را به دو دسته تقسیم کرد. یک قسمت را در تحت فرماندهی ارشدالدوله قرار داد و به او دستور داد که از راه شاهرود به طرف تهران حرکت کند و با ایلغاری تمام قوای محلی را به خدمت دعوت نماید و خود و شعاع السلطنه به فاصله چند روز با دو هزار سوار و پیاده و چند عراده توپ به طرف مازندران حرکت نمود و چون قبلا تمام سرجنابان آن سامان را با خود همدست کرده بود بدون مانع یکی بعد از دیگری شهرهای مازندران را به تصرف درآورد و به جمع‌آوری قشون و گرفتن مالیات و قلع و قمع کسانی که به مشروطه خواهی معروف بودند پرداخت و مصمم شد که از راه فیروزکوه به طرف تهران برود و برطبق نقشه جنگی که کشیده بودند در یک روز معین با اردوی ارشدالدوله و اردوی سالارالدوله وارد پایتخت بشوند. رؤسای مستبدین و شاهزادگان و اعیان و اشراف مرکز که همگی از دست‌نشانندگان روسها بودند به محمدعلیشاه اطمینان داده بودند که بدون برخورد به موانع زیاد این سفر جنگی را به پایان خواهد رسانید و مردم تهران با شادی از او استقبال خواهند کرد و دوباره به سلطنت خواهد

رسید و قزاقخانه که همچنان در تحت ریاست صاحبمنصبان روسی اداره می‌شد. بمحض ورود او به حوالی تهران شهر را به تصرف در خواهند آورد و سران مشروطه خواه را دستگیر خواهید نمود و در صورتی که مقاومتی از طرف مردم تهران پیش بیاید آنها را را شکست داده و از میان خواهند برد.

صدها نفر از سران مستبدین و شاهزادگان و رجال و درباریان که در پناه دولت روس در زرگنده سکنی کرده و تمام خانه‌های آن محل را اشغال نموده و خیمه و خرگاه در اطراف باغ سفارت برپا کرده بودند و به وسیله جاسوسان خود به اردوهای محمدعلیشاه و ارشدالدوله و سالارالدوله مکاتبه داشتند از موفقیت شاه مخلوع شک و تردید نداشتند و شبها جشن برپا می‌کردند و بسلاستی او باده‌نوشی می‌نمودند جماعتی از روحانیون مرکز هم با آنها همدست بودند و تخم رعب و وحشت در میان مردم پایتخت می‌افشاندند و به زبان خیرخواهی به مردم می‌گفتند که مقاومت در مقابل نیروی شاه مخلوع جز بدبختی و شکست حاصلی نخواهد داشت و بهتر است که مردم برای حفظ جان و مال خود راه تسلیم پیش به گیرند و از جنگ داخلی اجتناب کنند.

برای جلوگیری از اردوی محمدعلیشاه و شعاع السلطنه که مازندران را تصرف کرده و پیش قراولان‌شان تا حدود فیروزکوه رسیده بودند سردار محیی از طرف دولت مأمور شد که به فوریت بریاست قوایی که از سیصد نفر مجاهد و دویست نفر سوار بختیاری و چند عراده توپ کوهستانی و یک فوج سرباز تشکیل یافته بود به مازندران برود و از اردوی محمدعلیشاه جلوگیری کند و در صورت امکان مازندران را تصرف نماید.

سردار ظفر می‌نویسد چون در آن زمان عده سوار بختیاری در اطراف بیش از پانصد نفر نبود و سردار محیی می‌گفت بدون قوای بختیاری نخواهد توانست جلو اردوی محمدعلیشاه را بگیرد بناچار دولت موافقت کرد دویست نفر سوار بختیاری به ریاست سالار بهادر که در عنفوان جوانی بود در اختیار او بگذارد.

سردار محیی با قشونی که تحت امرش بود به طرف مازندران حرکت کرد و در فیروزکوه با قسمتی از قشون محمدعلیشاه که سرکردگی آن را رشیدالسلطان عهده‌دار بود روبرو شد جنگ سختی میان دوطرف در گرفت و طرفین برای کامیابی کوشش بسیار نمودند پس از دوازده روز زد و خورد قشون محمدعلیشاه که اکثر آنها سوران اصائل بودند شکست خورد و رشیدالسلطان رئیس اردوی محمدعلیشاه کشته شد و مصطفی خان بختیاری پسر انتظام‌الملک که ریاست سوران بختیاری را عهده‌دار بود نیز کشته شد همین که خبر مقابله قشون مشروطه و استبداد در فیروزکوه به تهران رسید دولت از استبداد و قوای محمدعلیشاه آگاهی یافت و با سرعت هرچه تمام‌تر سردار فاتح بختیاری را با سیصد سوار بختیاری که تازه وارد تهران شده بودند برای کمک به سردار محیی

به طرف مازندران اعزام داشت.

هنوز جنگ میان رشیدالسلطان و اردوی سردارمحمی خاتمه پیدا نکرده بود که محمدعلیشاه شخصاً با اتفاق شعاع السلطنه و هشتصد نفر سوار ترکمن و عده زیادی سوارهای مازندرانی و یک عراده توپ کوهستانی از عقب رسید و در گردنه فیروز کوه مجدداً جنگ میان اردوی محمدعلیشاه و سردارمحمی در گرفت. محمدعلیشاه که مانند همه سردسان بی رحم و ستمگر از شجاعت بهره‌ای نداشت پس از جنگ سختی که بیش از چندساعت طول نکشید پشت به دشمن کرد و راه فرار پیش گرفت و جمعی از سوارانی که با او بودند و توپیی که همراه داشت به دست اردوی سردارمحمی افتاد.

با شکست محمدعلیشاه خطری که از طرف مازندران تهران را تهدید می کرد از میان رفت و دولت و مجلس مجال پیدا کردند که از اردوی ارشدالدوله و سالارالدوله که یکی از طرف شرق و دیگری از طرف غرب با عده زیاد و مهمات بسیار به طرف تهران رهسپار بودند جلوگیری بنماید.

شاه مخلوع پس از شکست فیروز کوه به ساری فرار کرد و چون امید به کامیابی ارشدالدوله و سالارالدوله داشت از پای نشست و مجدداً به تنظیم اردوی شکست خورده خود و جمع آوری قشون پرداخت و عده زیادی سوار از طارم و بابل به کمک طلبید و مجدداً خود را برای حرکت به طرف تهران آماده نمود ولی خبر شکست اردوی ارشدالدوله و سالارالدوله او را بکلی مأیوس کرد و به قول عوام دست از پا درازتر مأیوس و ناامید به قمش تپه مراجعت کرد.

کسانی که در آن سفر جنگی با محمدعلیشاه بودند نقل می کردند که قانونی که از مجلس گذشته بود و برطبق آن هر کس محمدعلیشاه را می کشت صد هزار تومان جایزه دریافت می داشت بطوری محمدعلیشاه را ترسانده و نگران کرده بود که از سایه خودش می ترسید و تمام ساعات روز و شب نگران بود و از ملاقات اشخاص احتیاط می کرد و به مختصر سروصدایی مضطرب می شد و حتی از رویوشدن با محارم و نزدیکانش اجتناب می نمود.

روز دوازدهم شعبان ۱۳۲۹ خبر رسید که اردوی ارشدالدوله

وارد دامغان شده و پس از جنگ مختصری قشون دولتی را که مرکب از سه فوج بود شکست داده و دو عراده توپ و کلیه ذخایر جنگی که داشتند به تصرف درآورده و عده‌ای از

اردوی ارشدالدوله

در دامغان

سربازها هم به اردوی محمدعلیشاه ملحق شده‌اند.

شکست قشون دولتی در دامغان طوری طرفداران شاه مخلوع را تشجیع و به فتح و فیروزی امیدوار کرده بود که در همان شب که خبر جنگ مذکور به تهران رسید سفیر

روس و انگلیس و جمعی از نمایندگان دول خارجه و رجال ایرانی در قلعهک مهمان کرنل باچ اربلرور بودند و مستر سوز خبرنگار روزنامه تیمس لندن هم در آن مهمانی حضور داشت. سرشاه سفیر روس بدون پروا اظهار می دارد موفقیت محمدعلیشاه مسلم و غیر قابل تردید است و عنقریب فاتحانه وارد تهران خواهد شد.

مستر شوسر می نویسد در همان شب پس از صرف شام با اتفاق سفیر روس برای هواخوری روی بام رقتیم سفیر روس شمه ای از عدم لیاقت زمامداران دولت مشروطه صحبت کرد و بعد بدون پروا به من گفت آیا مایل هستید پس از ورود شاه در همین مقام که هستید باقی بمانید و یا بسمت وزیر داخل کابینه بشوید.

سپس گفت من وسایل اعتماد دولت روس را درباره شما فراهم خواهم کرد من به او جواب دادم که آرزوی من خدمت به دولت و ملت ایران است ولی نمی توانم با محمدعلیشاه کار بکنم.

موضوعی که فوق العاده موجب نگرانی دولت مشروطه شد این بود که روز بعد از واقعه دامغان خبر رسید که سالارالدوله پس از آن که اردوی امیرمفخم بختیاری را درهم شکست قشون خود را در همدان متمرکز نمود و عنقریب با دوهزار سوار بطرف پایتخت سرازیر خواهد شد.

شک نیست که سالارالدوله می خواست در همان موقع که قشون ارشدالدوله به تهران می رسد خود را به پایتخت برساند و در فتح تهران شریک و سهیم باشد در صورتی که دولت مشروطه در آن وقت بیش از سه هزار قشون مورد اعتماد برای مقابله به اردوی سالارالدوله و ارشدالدوله نداشت.

پس از تصرف دامغان اردوی ارشدالدوله راه ورامین را پیش گرفت و سوم رمضان در ایوانکی با افواج دولتی که برای جلوگیری او اعزام شده بود روبرو شد و پس از جنگ مختصری آنان را شکست داد و به طرف امامزاده جعفر سرازیر شد امیر مجاهد بختیاری هم با عده ای سوار بختیاری برای متوقف کردن ارشدالدوله به طرف خوار رفت ولی کاری از پیش نبرد و چون خود را در مقابل قوه ای که بمراتب از او نیرومندتر بود یافت مجبور به عقب نشینی شد.

بمحض ورود شاه مخلوع به خاک ایران شیخ محمود ورامینی که خوانندگان این تاریخ عملیات و فعالیت های او را در واقعه میدان توپخانه و سایر حوادثی که از اول طلوع مشروطیت بظهور پیوست می دانند با سران مستبدین که در زرگنده پناهنده شده بودند تماس گرفت و بکمک آنها به جمع آوری افراد مسلح پرداخت و در نتیجه موفق شد در همان روزها که اردوی ارشدالدوله وارد خاک ورامین شد سیصد نفر سوار و پیاده مسلح برای پیوستن به قشون شاه مخلوع تهیه نماید و چون راه و چاه آن دیار را بخوبی

می دانست در حقیقت رهبری اردوی ارشدالدوله را عهده دار گشت و دوش به دوش سپاه شاه مخلوع وارد جنگ با قشون دولت ملی شد.

روز دهم رمضان ۱۳۲۹ خبر رسید که اردوی ارشدالدوله سرکب از شش هزار نفر افراد ترکمن و چند هزار سوار و پیاده متفرقه شاهرودی، سمنانی، بجنوردی و غیره وارد قریه امامزاده جعفر شده اند.

بدون فوت وقت بفرم که خود را برای مقابله با اردوی ارشدالدوله آماده کرده بود و افرادی را که در تحت فرمانش بودند بطور رضایت بخش از هر جهت مکمل و مسلح ساخته بود باتفاق ماژرهاز آلمانی صاحب منصب توپخانه و یک عراده توپ ما کریم و سه عراده توپ شنیدر سریع الاطلاق از تهران حرکت کرد، مستر مور وقایع نگار روزنامه تیمس لندن و مستر مولونی مخبر رویتز هم برای کسب اطلاع رهسپار ورامین شدند. پیش از حرکت بفرم به امیر مجاهد که گویا از اردوی ارشدالدوله شکست خورده بود دستور داده شد که از مراجعت به تهران خودداری نماید و در یک فرسخی ورامین منتظر ورود قشون دولتی باشد.

ششصد نفر سوار بختیاری هم بسرکردگی سردار بهادر و سردار محتشم بختیاری رهسپار میدان کارزار شدند.

امیر مجاهد و افواجی که در تحت امرش بودند به اردوی دولتی ملحق گشته و در حدود دویست نفر ژاندارم هم که ریاست آن با حسن خان فولادی معروف به کفری بود ضمیمه قشون ملی شد.

پیش از آن که وارد داستان جنگی که در پیش بود بشوم برای آن که مورد خرد گیری قرار نگیرم از ذکر یک نکته ناگزیرم و آن نکته این است که متأسفانه ما ایرانیها به دو چیز اهمیت نمی دهیم در حالی که این دو چیز اهمیت فوق العاده در نشان دادن حقایق اسور دارد یکی تاریخ و دیگری عدد، شاید در میان صدها نامه که به ما از ایرانیان ولایات و حتی ایرانیان خارج از ایران می رسد نه دهم آنها تاریخ ندارد و معلوم نیست که در چه موقع نوشته شده و از روی قرینه خواننده باید به زمان نگارش آن نامه پی ببرد دیگری عدد است به قول اروپاییها، ایرانیها لسیون عدد ندارند و به عدد اهمیت نمی دهند مثلاً شخصی که سه مرتبه برای ملاقات شخص دیگری رفته و او را نتوانسته است ملاقات کند می گوید بیش از صد یا هزار مرتبه شرفیاب شدم و به درک ملاقات جنابعالی نائل نشدم و یا می گوید هزار دفعه فلان مطلب را گفتم در صورتی که شاید ده مرتبه هم نگفته است بنابر آنچه در بالا گفته شد هرگاه نگارنده اشتباهی در تاریخ وقایع کرده باشم و یا از ذکر تاریخ آن خودداری کرده ام و نیز اعدادی راجع به عدد قشون متخاصم نگاشته ام اگر با حقیقت وفق ندهد و محققین در آینده ارقام متکی

به مدارك غير تردید به دست بیاورید عذرم را بپذیرند نکته دیگر که از نظر تاریخ نگاری ناچارم با کمال تأسف در اینجا متذکر بشوم این است که در آن زمان بعضی از خوانین و سرکردگان بختیاری که دولت را برای جنگ با دشمن محتاج به خود می دانستند از مطالبه پول زیاده از آنچه مستحق بودند خودداری نمی کردند و در آن موقع خطرناک خزانه دار کل را تحت فشار قرار داده بودند و پابند به دادن حساب و صورت خرج هم نبودند سواران بختیاری هم پس از فتح و فیروزی از غارت مردم خودداری نمی کردند و آنچه بدست می آوردند بیغما می بردند چنان که بعد از خاتمه همین جنگ امام زاده - جعفر نگارنده با اتفاق میرزا سید حسین خان عدالت برای استقبال سرداران فاتح به حضرت عبدالعظیم رفتیم و در عرض راه به چشم خود دیدیم که سوارهای بختیاری قاطر، الاغ، اسبهای غارتی را از اسوال و اشیای گوناگون بار کرده به خانه های خود می بردند.

جنگ امامزاده جعفر

خبر ورود اردوی ارشدالدوله به ایوانکی وحشت و اضطراب بی نظیری در پایتخت بوجود آورد و همه طبقات را نگران ساخت، حتی طرفداران شاه مخلوع هم اطمینان نداشتند که از حوادث شومی که در پیش بود مصون خواهند ماند و از شر قشون وحشی و غارتگری که راه تهران را پیش گرفته در امان خواهند بود.

اردوی ارشدالدوله روز چهارشنبه دهم رمضان وارد امامزاده جعفر شد و تمام نقاط سوق العجیشی و بناهای محکم را اشغال کرد و تپه مرتفعی که مشرف به قریه بود مرکز اردوگاه خود قرار داد.

برای آن که راه را به طرف تهران باز نماید ارشدالدوله به چهارصد نفر سوار ترکمن دستور داد که به اردوی امیرمجاهد که در موقع عقب نشینی در یک کیلومتری امامزاده جعفر مقام گرفته بود بتازند و آنها را از میان بردارند.

همین که خبر ورود ارشدالدوله به اطلاع دولت رسید یفرم بدون فوت وقت با تفاق مائز رهال با یک عراده توپ ماکزیم و سه عراده توپ شنیدر وعده ای که برای مقابله با دشمن آماده شده بود به طرف ورامین حرکت کرد و در عقب او ششصد سوار بختیاری به سرکردگی سردار بهادر و سردار محتشم بختیاری راه ورامین را پیش گرفتند و در چند کیلومتری امامزاده جعفر متوقف شده به مشورت و مطالعه میدان جنگ پرداختند. سواران ترکمن با اردوی امیرمجاهد مشغول جنگ بودند و صدای توپ بگوش یفرم و سرداران بختیاری می رسید.

چون در مجلدات این تاریخ مکرر از نبوغ جنگی و قوه ابتکار یفرم صحبت کرده ام در اینجا زاید می دانم که چیزی بر آنچه نگاشته شده اضافه کنم و بهتر دانستم به ذکر وقایع که خود بهترین سند لیاقت و کاردانی آن مرد آزادیخواه است پردازم.

یفرم با دوربین بطوری که دشمن او را نبیند تمام نقاطی را که دشمن لشکرگاه خود قرار داده بود از نظر گذرانید و سرعت نقشه میدان جنگ را در روی صفحه ای از کاغذ رسم نمود و در ضمن مطالعه در وضعیت محل متوجه شد که دشمن قوای خود را

درزوی تپه بزرگ و عربیسی که برجگه و رامین و جاده تهران مسلط است منبر کنز نموده و شش عراده توپ هم در نقاط حساس قرار داده.

یفرم در ضمن بازدید و مطالعه محل متوجه شد که یک تپه مرتفع در چند صد قدمی شمال غربی اردوگاه دشمن که اهمیت سوق الجیشی مهمی دارد واقع شده و دشمن از اشغال آن تپه غفلت کرده و به اهمیت آن پی نبرده و با اشغال آن تپه می تواند به اردوی ارشدالدوله تسلط یابد و دشمن را زیر آتش توپخانه بگیرد.

این بود که به سرداران بختیاری دستور داد که در جناح راست قشون دشمن موضع بگیرند ولی از تصادف و مقابله خودداری کنند و تازمانی که او تپه را اشغال نکرده تیراندازی نکنند ولی بمحض آن که صدای توپ از تپه مورد نظر بلند شد به جناح راست دشمن حمله ببرند و نیز به مجاهدینی که تحت فرمانش بودند دستور داد در طرف چپ موضع بگیرند و در همان حین که سواران بختیاری بطرف دشمن حمله می برند آنان نیز به جناح چپ دشمن هجوم ببرند.

پس از آن که یفرم سفارشات لازم را به خوانین بختیاری و رؤسای مجاهدین و ژاندارها داد خود با اتفاق مائرهاژ آلمانی و دو عراده توپ و پنجاه نفر مجاهد ورزیده و جنگ دیده بطوری که دشمن متوجه نشود راه تپه مورد نظر را پیش گرفت و اردوی ارشدالدوله را دور زدند و با زحمت از یک رودخانه خشک و عمیقی که در آن حوالی بود عبور نمودند و خود را به عقب تپه رسانیده با احتیاط به طرف قله رهسپار شدند.

پس از اشغال تپه مورد نظر بنا بر امر یفرم توپها را در نقاط حساس که مسلط به اردوی ارشدالدوله بود استوار نمودند و مجاهدین و ژاندارمهایی که همراه او بودند در پناه تخته سنگها جای گرفتند و پس از آن که بوسیله دوربین و فرستادن چند نفر جاسوس از وضعیت قشون دشمن آگاهی یافتند بطور ناگهانی اردوی ارشدالدوله را زیر آتش شدید توپخانه گرفتند همین که صدای غرش توپها به گوش سرداران ملی رسید سواران بختیاری تحت فرمان سردار بهادر و سردار محشم با تهور بی نظیری بطرف جناح راست قشون ارشدالدوله که بواسطه شلیک شدید توپخانه دست و پای خود را گم کرده بودند حمله بردند و مجاهدین که تحت امر مستقیم یفرم بودند بنا به دستوری که داده بود از طرف چپ به اردوی ارشدالدوله حمله بردند.

اردوی ارشدالدوله که بطور ناگهانی مورد حمله واقع شده بود دچار بی نظمی و اختلال شد و بدون نظم و ترتیب به مقابله با قشون دولتی پرداخت، جنگ سختی که در حدود سه ساعت طول کشید میان طرفین در گرفت و اسب و سوار بود که به زمین می غلطید.

ارشدالدوله با کمال رشادت در جلوسواران خود می جنگید و آنها را به پایداری و مقاومت تشجیع می کرد و در هر نقطه ای که ضعف و ناتوانی قشون خود را ملاحظه

می کرد به یاری آنها می شتافت ولی از بخت بد تیر خورد و از اسب به زمین افتاد. ترکمنها که از غرش توپها و تلفات زیادی که داده بودند بی اندازه مضطرب شده و روحیه خود را از دست داده بودند همین که مطلع شدند سردارشان زخمی شده و از کار افتاده است پای مقاومتشان سست شد و دسته دسته راه فرار را پیش گرفتند. مخبرین خارجی که در آن رستاخیز حضور داشتند می نویسند در حدود پانصد نفر کشته و مجروح در میدان جنگ جمع آوری شد و عده زیادی سوار ترکمن که زخمهایشان کاری نبود توانستند از میدان جنگ جان به سلامت در ببرند. همین که افراد اردوی ارشدالدوله راه فرار پیش گرفتند چند نفر از دوستان و مستخدمین صدیق ارشدالدوله کوشش کردند که او را که زخم برداشته بود و قادر به ایستادن روی پای خود نبود سوار بر اسب کرده نجاتش بدهند ولی سعی آنها بی فایده شد و ارشدالدوله به دست سواران بختیاری اسیر گردید.

در نیمه شب ارشدالدوله را به چادر یفرم که در آن سرداران بختیاری هم حضور داشتند بردند و چون ارشدالدوله خیلی متوحش بود و خیال می کرد که در آن نیمه شب می خواهند او را اعدام کنند به او اطمینان دادند که شب را براحتی می تواند بگذراند و کسی مزاحم او نخواهد شد. و از مهربانی نسبت به او مضایقه نکردند سپس به بازپرسی او پرداختند. ارشدالدوله با کمال راستی تمام وقایع را از زمانی که شاه مخلوع ایران را ترک کرد تا وقتی که به ایران مراجعت نمود نقل کرد و از مناسبات نمایندگان دولت روسیه در اتریش با شاه مخلوع و تسهیلات و مساعدتی که روسها برای رسیدن شاه مخلوع به سلطنت نموده بودند حکایت نمود.

ناگفته نگذارم که پیش از آن که به بازجویی ارشدالدوله بپردازند اطباء نظامی زخمهای او را شستشو داده و پانسمان کردند و خوراک ماکول و تمیزی برای او آوردند. ارشدالدوله خیلی التماس کرد که او را عفو کنند و از کشتنش صرف نظر نمایند سرداران جواب دادند فعلا کسی با شما کاری ندارد و می توانید با خیال راحت استراحت کنید.

در همان شب کلبه تفنگها که همه از نوع کارابین بود و توپها و ذخایری که دشمن در میدان جنگ از دست داده بود جمع آوری کردند و یک صندوق که در آن مقدار زیادی پول طلا مسکوک ایران بود ضبط کردند.

صبح روز بعد بیست نفر ژاندارم مأمور شدند که ارشدالدوله را در حالی که دستهایش باز بود نزدیک دیواری برده و تیر بارانش کنند بعد از شلیک ارشدالدوله برو افتاد و دستهای خود را بلند نمود و حرکتی کرد چون معلوم شد که هنوز زنده است و فقط یک گلوله به او خورده است او را بهمان حال گذاردند و ژاندارمها را اسر به

بازگشت نمودند و دسته‌ای مجاهدین ارمنی را با سوار تیرباران کردن او نمودند زیرا ژاندارمها در تیراندازی مشکوک به نظر رسیدند.

در همان لحظه که آرامنه می‌خواستند به طرف او تیراندازی کنند ارشالدوله به روی زانو بلند شد و گفت زنده‌باد محمدعلیشاه، در شلیک دوم چند گلوله به او اصابت کرد و فوراً جان سپرد.

در موقع تیرباران کردن ارشالدوله یفرم و سرداران بختیاری حضور نداشتند ولی مستر مور و مستر مولوتی حضور داشتند و نقل می‌کردند که ارشالدوله بدون خوف و اظهار ندامت و انفعال از اعمال خود جان داد، قبل از کشته شدن وصیت کرد که نعشش را به تهران نزد همسرش بفرستند و مدال بیضی شکل کوچک طلا که روی آن تصویری دیده می‌شد و برگردن داشت با نعشش دفن نمایند.

روز دوازدهم رمضان نعش ارشالدوله را به تهران حمل کردند و در میدان توپخانه برای دیدن مردم در روی ارابه دستی قرار دادند و جمع کثیری از مردم تهران نعش آن مردی را که در انقلاب عظیم مشروطیت رل بسیار مهمی را بازی کرده بود معاینه کردند.

منظور دولت این بود که مردم بفهمند که اردوی محمدعلیشاه شکست خورده و آن سردار نامی مستبد از میان رفته است.

یفرم می‌گفت علت این که ما در تیرباران کردن ارشالدوله عجله کردیم این بود که یقین داشتیم که هرگاه او را زنده وارد تهران بکنیم دولت روسیه مانع از کشتن او می‌شد و بهانه برای استخلاص او فراهم می‌کرد.

شک نیست که اگر اردوی ارشالدوله در ورامین شکست نمی‌خورد و خود را به تهران می‌رسانید با زمینه‌ای که مستبدین و روسها در شهر تهران آماده کرده بودند سهولت موفق می‌شد پایتخت را تصرف نماید و جان و مال و ناسوس مردم را به راپگان در اختیار ترکمنهای غارتگر و وحشی قرار بدهد روز بعد با مورین دولت چهارعراده توپ و چند تبضه تفنگ و مقدار زیادی فستنگ و اشیاء دیگر و در حدود دویست نفر اسیر که اکثر آنها ترکمن بودند به تهران آورده تسلیم مقامات مربوطه نمودند.

خوشبختانه ترکمن‌های فراری چون تصور می‌کردند بختیارها آنها را تعقیب کرده‌اند فرصت اینکه دهات و قصباتی که سر راهشان بود غارت کنند نداشتند و با وحشت و عجله خودشان را به مساکنشان رسانیدند.

جنگ سواد کوه

پس از این که شاه مخلوع و شعاع السلطنه در فیروز کوه از قشون دولت مشروطه که ریاست آنرا سردار محیی عهده دار بود شکست خورد و عقب نشینی کرد چون امیدوار بود که ارشدالدوله و سالارالدوله تهران را فتح خواهند کرد از پای نشستند و دوباره به جمع آوری سوار و تفنگچی پرداخت و خوانین مازندران هم از کمک به او مضایقه نکردند و در نتیجه موفق شد اردویی در حدود دو هزار نفر تشکیل بدهد و سواد کوه را که محل محکم طبیعی بود و بواسطه کوههای مرتفع صعب العبور غیر قابل تسخیر به نظر می رسید اردوگاه خود قرار داد ولی در هفدهم رمضان، معین همایون، با ششصد نفر سوار بختیاری و داوطلب و افواج متفرقه غفلتاً به اردوی شاه مخلوع حمله برد و در مدت کمتر از سه ساعت چنان قشون محمدعلیشاه را متفرق و پراکنده کرد که شاه مخلوع و برادرش شعاع السلطنه از مه زیادی که آن ناحیه کوهستانی را فرا گرفته بود استفاده کرده و توانستند فرار نمایند و جان ناپاک خود را نجات بدهند بعد از این شکست شاه مخلوع دیگر نتوانست یا جرأت نکرد در مازندران بماند و با عجله راه قمش تپه را پیش گرفت و به ترکمنها که یاران وفادارش بودند پناهنده شد.

جنگ باغشاه

پس از آن که سالارالدوله اردوی اسیرمفخم بختیاری را در حوالی ملایر شکست داد و چندصد نفر از سواران بختیاری را کشت و یا اسیر کرد و مقدار زیادی مهمات جنگی و پول بدست آورد و اسیرنظام همدانی چند عراده توپ دولتی را به او تحویل داد و یا به قول یکی از طرفا تقدیم کرد.

سالارالدوله که خود را فاتح می‌پنداشت یقین داشت که دیگر قوای که با او برابری کند در کار نیست و می‌تواند بدون مانع خود را به تهران برساند. کسانی که مجلدات این تاریخ را از نظر گذرانیده‌اند البته بخاطر دارند که سالارالدوله از زمان پدرش مظفرالدین‌شاه هوای سلطنت در مغزش پیدا شده بود و آرزوی بدست آوردن تخت و تاج را در دل داشت و بهمین جهت برای از میان برداشتن محمدعلیشاه خود را مشروطه‌خواه معرفی کرد و با برادر جنگید و شکست خورد و از ایران رانده شد پس از آنکه چندی در اروپا سرگردان بود بناچار با شاه مخلوع سازش کرد و حاضر شد که برای بدست آوردن تخت و تاج شاه مخلوع با او همکاری کند وقتی که سالارالدوله در تهیه حرکت به طرف تهران بود مطلع شد که شاه مخلوع در مازندران از قشون ملی شکست خورده و فرار کرده و ارشدالدوله سردار معروف و حامی بزرگ شاه مخلوع هم تیرباران شده این پیش آمدها سبب شد که سالارالدوله خود را پادشاه بلامعارض بداند و با عشق و علاقه بیشتری برای فتح پایتخت عجله و تلاش کند.

سالارالدوله بدرجه‌ای به موفقیت خودش اطمینان داشت و در عالم خیال خود را شاه ایران می‌پنداشت که در تلگرافاتی که در عرض راه میان ملایر و ساوه به هیأت دولت و مجلس بخابره نموده همه جا کلمه وزرای من و مجلس من را به کار برده

مقامات دولتی ایران و وکلای مجلس و زعمای مشروطه‌خواهان با بهتر بگوییم عموم مردم پایتخت اهمیت مخصوصی برای جنگ با اردوی سالارالدوله قائل بودند و

نگرانی و اضطراب خود را از جنگی که در پیش بود پوشیده نمی داشتند.

علل این نگرانی و وحشت این بود که:

اولاً سالارالدوله به خلاف شاه مخلوع و شعاع السطنه فوق العاده سرسخت و

سرکش و ترس بود و برای رسیدن به مقام سلطنت خود راه آب و آتش می زد.

دوم آن که قشون سالارالدوله از حیث کمیت و کیفیت با قشون شاه مخلوع و

قشون ارشدالدوله قابل مقایسه نبود عده قشون سالارالدوله را سورخین و مطلعین در

حدود سی هزار نفر نوشته اند بعلاوه به خلاف قشون شاه مخلوع و قشون ارشدالدوله

قشون سالارالدوله از بهترین افراد جنگجو و ایلات سلحشور گلهر سنجابی لرستان

پشتکوه و پیشکوه و کرد تشکیل یافته بود و همگی با تفنگهای سه تیر و پنج تیر مسلح

بودند و بیش از دو عراده توپ در اختیار خود داشتند.

سوم سواران بختیاری که سنگینی و بارمهم این جنگ بردوش آنها بود چون در

جنگ میان امیرمفخم و سالارالدوله شکست خورده بودند روحیه خود را از دست داده

بودند و برای روبروشدن با قشون فاتح سالارالدوله بیم داشتند.

چهارم تمام امید و آرزوی روسها و مستبدین طرفدارشاه مخلوع به سالارالدوله

بود و برای موفقیت او از هر نوع کمک و کوشش دریغ نمی داشتند.

پنجم - مردم پایتخت یقین داشتند که اگر این قشون سی هزار نفری وحشی

فاتحانه وارد تهران بشود جان و مال و ناموس همه به مخاطره خواهد افتاد چنان که

گفته می شد و این گفته به حقیقت پیوست که خوانین و سرداران قشون سالارالدوله

بازارها و محلات و خانه های اعیان و متمولین را میان خود قسمت کرده بودند و اگر

به تهران راه می یافتند شهر را به باد قتل و غارت می گرفتند.

به عللی که در بالا نوشتم در آن روزهای پروحشت مردم تهران بی نهایت نگران

بودند و هیچکس به آینده خود اطمینان نداشت حتی بعضی از طرفداران شاه مخلوع هم

از اظهار نگرانی خودداری نمی کردند و حق هم داشتند زیرا بنا بر مثل معروف وقتی که

حریفی روی داد خشک و تر را با هم می سوزاند.

سالارالدوله با قلبی از شادی سالامال و روحی امیدوار در حالی که تاج پادشاهی

را بر تارک خود می دید راه تهران را پیش گرفت وارد عراق شد مردم عراق استقبال

بی نظیری از او کردند و اعیان و اشراف آن سامان در اظهار اطاعت و بندگی به یکدیگر

سبقت می گرفتند و گلها نثار مقدم او نمودند و جشن مهمی برای ورود او بپا کردند.

می گویند در یکی از مجالس جشن سالارالدوله جقه ای که علامت سلطنت بود در

روی کلاه خود نصب کرده و متملقین او را اعلیحضرت خطاب می کردند.

سالارالدوله از عراق تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره کرد و در آن تلگراف

خود را حامی و طرفدار مشروطیت خواند و چنان که نوشتم مجلس را مجلس من

خطاب کرد.

پس از سه روز توقف در عراق و دریافت هدایا و پیشکشها و ملاقات محرمانه با مشی روس و جمعی از نمایندگان مستبدین پایتخت که برای عرض بندگی و راهنمایی شرفیاب شده بودند به طرف ساوه رهسپار شد.

بمحض این که به دولت خبر رسید که سالارالدوله از عراق حرکت کرده و به طرف ساوه رهسپار شده به سردار ظفر بختیاری که ریاست اردوی قم را داشت دستور داده شد بدون درنگ برای جلوگیری از دشمن به ساوه برود و منتظر ورود قشونی که از تهران اعزام خواهد شد بشود.

سردار ظفر به اتفاق سردار جنگ با دوهزار سوار بختیاری و دوعراده توپ به طرف ساوه حرکت کرد و بطوری که در یادداشتهای او خواهیم دید در مقابل اردوی سالارالدوله جبهه گرفت.

ریاست توپخانه اردوی سردار ظفر با سالار نظام که امروز به مقام سرلشکری رسیده و بنام سرلشکر کویال خوانده می شود بود و یکی از صاحب منصبان تحصیل کرده که به نام محمود خان اسلامی خوانده می شد سمت معاونت او را داشت.

روز بیست و چهارم رمضان سالارالدوله راه تهران را پیش گرفت و روز سلخ رمضان به نزدیک ساوه رسید و در محل مناسبی که از نظر سوق الجیشی موقعیت مناسبی داشت سکنی گزید و دستجاتی که با او همراه بودند دهات اطراف ساوه را اشغال کردند و جماعتی هم به زرنده رفته و با بی رحمی آن قصبه بزرگ و آباد را غارت کردند.

روز اول شوال ۱۳۲۹ اردوی تهران مرکب از دوهزار سوار بختیاری و مجاهد و ژاندارم به ریاست یفرم و سردار بهادر و سردار محتشم برای مقابله با دشمن راه ساوه را پیش گرفت و در روز سوم شوال به چند کیلومتری باغشاه که اردوگاه دشمن بود رسید، چون موفقیت و فتح و ظفر یکی از عواملی است که روحیه جنگجویان را تقویت می کند و روح اعتماد به نفس در آنها ایجاد می نماید یفرم و سردار بهادر که در تمام جنگها فاتح بودند و افتخاراتی در راه خدمت به آزادی و مشروطیت نصیب آنها شده بود با آن که از نیروی دشمن آگاهی کامل داشتند و در شجاعت و استعداد جنگی ایلات غرب و لرستان تردید نداشتند، باطمینان به فتح و فیروزی به طرف دشمن گام برمی داشتند و در موفقیت خود شک نداشتند.

قریه باغشاه در نود میلی جنوب شرقی تهران میان نویران و دهات اطراف قم واقع است.

همین که اردوی اعزامی تهران به یک کیلومتری باغشاه رسید یفرم از اسب پیاده شد و به قشونی که همراه بودند دستور توقف داد و با دوربین روی تپه های مجاور

رفت و اطراف اردوگاه دشمن را از نظر گذرانید سپس به مجاهدین ارمنی که از شجاع ترین و ورزیده ترین جنگجویان آن زمان بودند و عده آنها در حدود سیصد نفر بود و یفرم را بعد پرستش دوست می داشتند و او را پدر می نامیدند دستور داد بدون آن که توجه دشمن را جلب کنند تپه های اطراف را اشغال نمایند و در آنجا موضع بگیرند.

توپچه ها در تحت ریاست مسیوهاز آلمانی توپها را در نقاطی که مسلط بر اردوی دشمن بود استوار نمودند و آماده برای کارزار شدند.

سواران بختیازی بسرکردگی سردار بهادر و سردار محشم در دره واقع در جناح چپ قشون دشمن موضع گرفته آماده برای حمله شدند.

از صبح همان روز جنگ میان قشون سالارالدوله و اردوی سردار ظفر در گرفته بود و صدای توپ و تفنگ به گوش می رسید. ولی چون عده قشون سردار ظفر در مقابل دشمن بسیار ناچیز بود از جنگ روپرو و مصاف خودداری می کردند و جنبه دفاعی پیش گرفته بودند سردار بهادر بوسیله چند سوار ورود اردوی تهران را به سردار ظفر اطلاع داد و به او دستور داده شد که بمحض شنیدن صدای توپ و آغاز جنگ به حمله دسته جمعی مبادرت ورزیده و به جناح راست قشون دشمن حمله ور شوند.

پس از آن که تمام قسمتها در نقاط مناسب موضع گرفتند یفرم و سرداران بختیازی درزروی یکی از مرتفع ترین تپه های مجاور که میدان جنگ را به خوبی می شد دید رفتند و با حرکت دادن بیرنی که در دست داشتند امر به شروع جنگ را اعلام داشتند بمحض اشاره، توپها به غرش درآمدند و اردوی دشمن را که چندین کیلومتر زمین را اشغال کرده بود زیر آتش گرفتند حمله توپخانه بدرجه ای شدید بود که کوه و دشت را به لرزه درآورده بود و دشمن طوری غافلگیر شده بود که با وحشت خود را جمع آوری کرده برای مقابله صف آرای نمود بنا به دستوری که داده شده بود اردوی سردار ظفر از طرف راست و اردوی سردار بهادر از طرف چپ چون سیل بتیان کن در تحت حمایت آتش توپخانه به طرف دشمن هجوم بردند و مجاهدین ارمنی که در روی تپه ها موضع گرفته بودند بنای پیشروی را گذاردند.

بطوری که سردار ظفر می نویسد دود باروت و گرد و غبار طوری فضا را گرفته بود که نه فقط مشاهده میدان جنگ غیر ممکن بود بلکه آسمان هم دیده نمی شد اسب و سوار بود که بی دربی چون برگ خزان به زمین می ریخت.

آتش توپخانه چنان اردوی دشمن را در هم و برهم کرده بود و با بهتر بگویم کوبیده بود که رشته انتظام قشون سالارالدوله پس از چهار ساعت جنگ خونین از هم گسست و دسته های جنگجو یکی بعد از دیگری راه فرار پیش گرفتند و در میدان جنگ جز اجساد کشتگان و مجروحین و لش صد ها اسب و اشیاء غارتی باقی نمانده بود شش عراده توپ و مقدار زیادی تفنگ و مهمات جنگی به دست قشون ملی افتاد و در

حدود سیصد نفر از جنگجویان دشمن به اسارت درآمدند.

سالارالدوله پشت به میدان جنگ کرد و با عده معدودی به طرف غرب فرار کرد و آرزوی فتح پایتخت و سلطنت را از دست داد

بعضی از مطلعین می گویند، اگر قشون ملی اردوی دشمن را تعاقب کرده بود می توانست همه افراد را اسیر و خلع سلاح نماید و سالارالدوله را دستگیر کند.

بفرم که پهلوان این داستان بود و این فتح و فیروزی در نتیجه شجاعت و کاردانی او بدست آمده بود پس از مراجعت به تهران به دریافت یکشمشیر مرصع و فرماندهی افواج شمال و ماهی سیصد تومان حقوق از طرف مجلس شورایی ملی و دولت نائل گردید و سرداران بختیاری نیز هر یک بنا به درجات و زحماتشان مورد تشویق قرار گرفته به امتیازاتی نائل شدند.

اینک سردارزفر که ریاست اردوی بختیاری اعزامی از قم را داشت داستان جنگ با سالارالدوله را برای شما نقل می کند.

سردار جنگ که در تهران بود بنا به دستور دولت در قم به ما ملحق شد.

خبر به ما رسید که اردوی سالارالدوله از همدان حرکت کرده و از راه نوبران به ساوه می آید.

سردار محترم و سردار بهادر و بفرم خان با عده زیادی مجاهد به کمک ما از تهران به طرف ساوه حرکت کردند و ما هم برای ساوه از قم حرکت کردیم به منظریه و از آنجا برای ساوه رفتیم.

سیصد سوار پیشراول معین کردیم که به طرف قشون سالارالدوله رهسپار شدند. باری پس از دو روز به ساوه رسیدیم خبر از اردوی سردار محترم و سردار بهادر و بفرم خان نداشتیم.

هفت نفر از قراول های سالارالدوله در ساوه با پیش قراول های بختیاری مصادف شدند و هر هفت نفر به دست سوارهای بختیاری کشته شدند خود سالارالدوله در نوبران بود و چادرهای زیاد و اردوی بیشمار در باغ شاه، دوفرسنگی طرف شمال غربی ساوه به ریاست خان کلهر و خوانین سنجابی و پسر والی لرستان و خوانین زنگنه سروانی و عده ای از کردستانها در دامنه کوه سراپرده زده بودند، قلعه کوچکی هم نزدیک بود توپهای آنها در زوری یک تپه قرار گرفته بود و دهنه توپها به طرف ما بود و نشانه گیری شده بود.

صد سوار بختیاری را با یکی از خوانین فرستادم به قلعه حیدرآباد که سمت شمال شرقی ساوه واقع است.

آنها پس از طی مسافتی مشاهده کردند که اردویی از طرف زرند به ساوه می آید

خوش وقت شدند تصور شد این اردو از تهران به کمک می آید ولی از عبدالآباد خبر دادند که این اردوی دشمن است من صدوپنجاه سوار دیگر به عبدالآباد فرستادم دیدم باد به طرف خصم می وزد دانستم دشمن شکست خواهد خورد یک دفعه سواران بختیاری به طرف آنها یورش بردند و به اندک زمانی شکست خورده و حشم زیادی را که غارت کرده بودند به جا گذارده فرار کردند و رفتند به اردوی اصلی سالارالدوله که در باغ شاه بود.

هنگام غروب از طرف اردوی سالارالدوله به بختیاریها حمله کردند و سواران بختیاری با شجاعت به جنگ پرداختند من با دوربین تماشا می کردم و از پیشرفت بختیاریها شادمان بودم جنگ ادامه داشت تا وقتی که هوا تاریک شد.

دو اردوی متخاصم از هم جدا شدند و هر یک به اردوگاه خود رفتند، سوارهای کلهر در تاریکی شب اشتباه بزرگی کردند و آن اشتباه این بود که سوارهای کلیایی را که از خودشان بود مورد حمله قرار دادند و جمعی از آنها را کشتند و در نتیجه کلیاییها همان شب گریخته و رفتند به طرف کرمانشاه بطور تحقیق در حدود ۶۰ نفر از سوارهای کلیایی در این زد و خورد کشته شدند، علت این پیش آمد این بود که سوارهای کلیایی مقدار زیادی گوسفند و اسب و قاطر و اشیاء دیگر از زرنده غارت کرده بودند و می بردند در ساوه بفروشنند که به سوارهای کلهر برخوردند و زد و خورد میان آنها در گرفت.

ما با تهران قرار داده بودیم که اردویی که از تهران برای جنگ با سالارالدوله می آید در ساوه به ما ملحق شود ولی آن اردو تأخیر کرد و مدت سه روز ما با قشون سالارالدوله جنگ می کردیم روز سوم جنگ بشدت رسید وضعیت خطرناک شده بود بناچار قاصد فرستادیم به اردوی اعزامی تهران و خواهش کردیم که هر چه زودتر به کمک ما خودشان را برسانند و از مشرق به دشمن حمله ببرند و ما هم از جنوب به طرف دشمن یورش خواهیم برد.

در همان موقع خبر رسید که اردوی تهران از نوبران با عجله می آید و به نزدیک ساوه رسیده است سردار اکرم نظرعلی خان امرائی که یکی از خوانین جنگجوی لرستان بود داوطلب شده بود که با هزار سوار به طرف ساوه رفته و آن شهر را تصرف نماید ولی توپخانه ما با رشادت جلو هجوم نظرعلی خان را گرفت و چون نظرعلی خان کاری از پیش نبرد از باغشاه هزار نفر سوار به کمک او آمدند.

چون شب رسید سردار جنگ با بختیاریها مراجعت کرد من دستور دادم برای سوارهایی که در صحرا عقب مانده بودند آذوقه و کامجو بفرستند و از عبدالآباد تا کوه سنگی را سنگر بندی کرده و چمن ده و ماهور تپه و داسنه کوه را گرفته بودند.

سوارهای بختیاری آن شب را سخت در مقابل دشمن پایداری کردند خود من آن شب چون به پایم بیشتر زده بودم تاب سواری نداشتم، ولی دسته دسته سوار

به کمک جنگجویان بختیاری می فرستادم و هرچه لازم داشتند تهیه کرده برای آنها ارسال می داشتم.

سواران اسرائی دلیرانه می جنگیدند و سوارهای بختیاری از آنها جلوگیری می کردند.

توپ شنیدر صحرايي هم دائماً دشمن را زیر آتش گرفته بود، نصف شب سوارهای کلهر به اردوی خود بازگشتند.

سوارهای اسرائی هم در باغهای ساوه استراحت کردند. اردوی سالارالدوله دو عیب داشت یکی آن که اسلحه آنها بخوبی اسلحه بختیاریها نبود دیگر آنکه نقشه جنگی آنها خوب نبود.

اردوی سالارالدوله که با ما می جنگید از حیث عده چندین برابر ما بود من شبانه سی هزار فشنگ برای هزار سوار بختیاری که دامنه کوه را در تصرف داشتند فرستادم و حکم کردم که در همان محل بمانند و نه به اردو برگردند و نه به طرف ساوه بروند.

روز سوم شوال پیش از طلوع آفتاب در روی آب انبار که محل سرتعفی بود رفته دوربین انداختم ولی اثری از سوارهای کلهر و اسرائی ندیدم ولی سوارهای بختیاری از عبدل آباد تا قلعه کوه غربی ساوه سرتب خط زنجیر کشیده بودند از این وضعیت بسیار خرسند شدم و شکر خدای را بجا آوردم.

در نزدیکی، قشون دشمن دیده نمی شد جز این که عده زیادی در قلعه کوه دست چپ و غربی ساوه و عده ای در شمال شرقی ساوه سنگر بندی کرده دیده می شدند.

اول آفتاب دوربین به طرف راه زرنه انداختم بمسافت سه فرسنگ راه سه هزار سوار دیدم اول خیال کردم قراولهای ایل کلهر می باشند بعد دیدم حرکت کردند و سوار شدند سپس بیرقهایشان نمودار شد فهمیدم اردوی تهران است این اردو هشت بیرق داشت سردار جنگ را خبردار نمودم که اردوی تهران رسید برخیز توپ را به صحرا ببر سردار جنگ در جنگ پردل و متهور بود بلکه از بیشتر خوانین بختیاری پردل تر بود افسوس که کشیدن تریاک قوه او را کاسته بود برخاست و توپ را بیرون کشید و به طرف شاه آباد شلیک کرد صدای توپ که بلند شد سوارهایی که در باغشاه و در نقاط نزدیک بودند و در خانه های رعایای بیچاره منزل کرده بودند و نهایت ظلم را در حق آنها می کردند بیرون آمدند مانند مور و ملخ رو به کوه گذاردند تا قلعه، سوارهای اسرائی که شب قبل به دهات اطراف رفته بودند جمع شدند و از برای جنگ آماده گردیدند.

در این هنگام سوارهای بختیاری و مجاهد پیوسته بورش می بردند ولی سوارهای کلهر و سنجابی کردستانی با یک توپ نه سانیمتری و هزار سوار به سواران بختیاری که